

هو العليم

ورود عام بعد از وقت عمل به خاص

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب عام و خاص -

جلسه صدودوم

استاد

آية الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهراني

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در مورد ورود عام بعد از وقت عمل به خاص بود؛ مثلاً «لا تَشْرَب الخمر» می آید و بعد حکمی مثل «إِشْرَب جميع المایعات» یا «إِشْرَب هذا المایع» می آید، وقت عملش که می رسد بعد از مدتی حکم عام می آید که «لا تَشْرَب جميع المایعات». در اینجا تعارض است بین دلیل خاص که بإطلاقه اقتضای استمرار زمانی در همهٔ ازمنه دارد و بین دلیل عام که بعمومه بالنسبه به دلیل متکفل خاص اقتضای شمول دارد.

دیدگاه مرحوم آخوند و نقد آن

مرحوم آخوند در اینجا قائل به تخصیص عام به واسطهٔ دلیل خاص هستند؛ زیرا کثرت تخصیص موجب اقوایت ظهور دلیل خاص بر قلّت نسخ می شود. چون نسخ در مرتبهٔ اقلّ از تخصیص واقع است، کثرت تخصیص موجب غلبهٔ ظن بر استمرار دلیل خاص بالنسبه به همهٔ ازمنه و بالتبع اقوایت در

ظهور می‌باشد.^۱

کلام ایشان از این نقطه نظر مورد تأمل است که اقواییت ظهور در اظهر بر ظاهر، معمول کثرت تخصیص و قلّت نسخ نیست؛ بلکه معمول نفس دلالت دلیل در لحاظ طرفین است و با توجه به قرائن و شواهد، ظهور در یکی از دو دلیل، اقوای از ظهور در دلیل دیگر می‌شود. فلذا اگر ما حتی چند مورد بیشتر نسخ نداشته باشیم اگر در جایی به لحاظ قرائن و شواهد، اقواییت دلیل عام را بر دلیل خاص احراز کرده باشیم قطعاً در آنجا نسخ است و همان‌طور که عرض شد در لحاظ بین خاص و نسخ، ما باید به دنبال اقواییت أحد الدلیلین بگردیم که کدام‌یک از این دو دلیل بر دیگری اقوی است.

این‌طور نیست که اقواییت یک امر اعتباری در عالم ذهن و در عام اعتبار باشد. اقواییت ظهور دلیل به لحاظ تعینات خارجی است؛ یعنی ما باید در عالم خارج بگردیم ببینیم که این عام با توجه به دلالت دلیلش [چگونه است؟] یک وقت عام ما عامی است

^۱ کفایة الأصول، ج ۱، ص ۲۳۷.

که مو لا درزش نمی‌رود مثل «لا تَشْرَب جَمِيعَ
 أَنْحَاءِ مَائِعَاتِ بَأَيِّ نَحْوٍ إِمْكَانٍ فِي جَمِيعِ الْأَزْمَنَةِ وَ
 لَا تَسْتَسْلِمُ مِنْهُ مَائِعاً وَاحِداً»، یک وقت این‌طور
 است؛ خُب قطعاً این دلالت عام در اینجا اقوای از
 دلالت «إِشْرَبْ هَذَا الْمَائِعِ» است. در اینجا خود
 دلالت دلیل صرف‌نظر از جهات خارجی و شرائط
 خارجی موجب اظهریت عام بر خاص است.
 این‌طور نیست که در هر جایی که خاص یا یک عامی
 داشته باشیم چون غلبه تخصیص بر نسخ است، این
 غلبه تخصیص بر نسخ موجب غلبه ظن بر تخصیص
 بالنسبه به ظن است؛ پس غلبه تخصیص بر نسخ
 موجب اقوایت در ظهور نمی‌شود؛ چون بر فرض که
 ظن ما غالب باشد که بیشتر مواقع مولا تخصیص را
 به کار می‌برد تا نسخ. آیا این دلیل می‌شود که در این
 مورد به خصوص این غلبه ظن حجت باشد؟! اگر
 این‌طور است دلیل بر حجیت‌اش چیست؟! ما دلیل
 بر حجّیت نداریم.

بیان آیه‌الله خویی و تأمل بر آن

مرحوم آقای خوئی بیانی در اینجا دارند که چون
 ما در اینجا بین اطلاق دلیل خاص و عامی که با

دلالت وضعی دلالت بر عموم و شمول می‌کند، تعارض داریم و طبعاً مقدمات دلیل حکمت نمی‌توانند در مطلقى که معارض با عامّ به عموم وضعی در متعلّق خودش است، بیایند؛ لذا آن عام به دلالت وضعی وارد بر اطلاق خاص است به دلالت اطلاقی بر استمرار. چرا؟ چون خاص به دلالت اطلاقی خودش به واسطه استصحاب، دلالت بر استمرار حکم می‌کند؛ وقتی که وقت عمل به خاص رسیده است شما در آن بعد و در زمان ثانی به چه دلیلی به آن خاص عمل می‌کنید و خاص، متعلّق برای تکلیف شما واقع می‌شود؟! به وسیله استصحاب؛ استصحاب است که می‌آید و آن خاص را در اینجا استمرار می‌بخشد. پس در اینجا اطلاق دلیل خاص، اصل و منشاء برای استصحاب است؛ ولی در این طرف ما عام داریم و دلالت عام بر متعلّق خودش، دلالت وضعی است و قطعاً در جایی که دلالت وضعیه لفظیه وجود داشته باشد، نوبت به دلالت اطلاقی بر استمرار نخواهد رسید.^۱

^۱ محاضرات فی الأصول، ج ۵، ص ۲۳۵.

کلام ایشان مورد تأمل و نظر است؛

خلط بین دلالت دلیل خاص به دلالت اطلاقی

و دلالت عام به دلالت وضعی

به جهت اینکه یک وقت صحبت در تعارض بین اطلاق دلیل خاص بالنسبه به متعلق خود و بین عموم عام به دلالت وضعیه بالنسبه به متعلقین خود است، در اینجا جای این کلام و این بحث هست. فرض کنید که در یک جا داریم «أكرم العلماء» و در یک جا خاصی داریم که «لا تُكْرَمُ الفساق»، بعد در شبههٔ مصداقیه این بحث می‌آید که این دلالت فاسق بر افرادی که معنون به این عنوان هستند آیا دلالت وضعیه است یا دلالت اطلاقی؟ اگر در یک جا شک در فسق و عدم فسق کردیم با تمسک به اطلاق دلیل، می‌توانیم این مورد را در دلیل داخل کنیم؛ اما در مورد «أكرم العلماء» با دلالت وضعی و جعلی علما بر همهٔ افراد، زید، عمرو، بکر و خالد داخل در این دلیل هستند. بنابراین اگر خاص ما به دلالت اطلاقی بر افراد دلالت کند - نه با دلالت وضعی - در اینجا می‌توانیم بگوییم که دلالت عام بر همهٔ افراد به دلالت وضعیه، بر دلالت خاص غلبه دارد و ظهور خاص را

از بین می برد.

البته این اطلاقی است که آقایان به این اطلاق
قائل اند و اما آن اطلاقی که ما به آن معتقد هستیم
همان طوری که عرض شد تفاوتی با عموم ندارد الا
از حیث کیفیت بیان؛ یعنی به همان مرتبه‌ای که عموم
به دلالت وضعی خودش ظهور در افراد و متعلّقین
خودش دارد به همان اقوایت و ظهور، نه کم و زیاد،
اطلاق هم بالنسبه به متعلّق خودش بیان و حجت و
دلیل دارد؛ ولی در اینجا بین دلالت دلیل خاص به
دலالت اطلاقی بر استمرار حکم خاص و دلالت عام
به دلالت وضعی بر متعلّق خلط شده است، چه ربطی
به هم دارند؟! عام به دلالت وضعی بر متعلّق‌های
خود دلالت دارد که متعلّق‌هایش عبارت‌اند از زید،
عمرو، بکر، خالد، تقی، نقی و امثال ذلک.
من باب مثال «لا تکرّم العلماء» به دلالت وضعی بر
همهٔ علما دلالت می‌کند، زید، عمرو، بکر، خالد،
تقی، نقی و امثال ذلک؛ خاص هم بر زید دلالت
می‌کند که می‌گوییم «أکرم زیداً العالم»، آیا خود
این دلیل خاص بر متعلّق خودش هم در اینجا اطلاق

دارد یا نص دارد و دلالت وضعیه دارد؟! وقتی که می‌گوییم: «**أكرم زيداً**» من در اینجا به صراحت زید را بیان کردم، وقتی که می‌گوییم: «**لا تكرم العلماء**» این دلالت وضعیه بر همهٔ افراد دارد، این به آن چه ربطی دارد؟! آن دلالت وضعیه بر همهٔ افراد دارد، این دلالت تصریحیه بر متعلّق خودش دارد، اطلاق کجاست؟! اطلاق در استمرار حکم است نه در متعلّق حکم. اطلاق در زید نیست؛ بلکه در استمرار حکم اکرام در همهٔ ازمنه است و این چه ربطی به آن دارد؟! اینکه دلالت خاص بر استمرار حکم خاص به اطلاق است، این چه تعارضی بر دلالت عام به دلالت وضعی بر متعلّقین خود دارد؟! آن «**أكرم العلماء**» به دلالت وضعیه بر همهٔ افراد عادل دلالت می‌کند، بسیار خوب دلالت کند؛ حالا ما باید ببینیم آن علمائی که بر همهٔ افراد دلالت می‌کند دلالت و ظهورش بر افرادش اقواست یا دلالت «**أكرم زيداً**» اقواست؟ «**أكرم زيداً**» اقواست دیگر. این یک مسئله است که اصلاً این دوتا ربطی به هم دیگر ندارند.

اشکال در جانمایی تعارض

مسئلهٔ دوم این است که آیا این خاص به اطلاق
- نه به زید - دلالت بر اکرام دارد؟ آیا به اکرام دلالت
اطلاقی دارد؟ «أكرم العلماء» به چه دلالتی دلالت
دارد بر...

...[در «لا تُكرم العلماء»]؛ «لا تُكرم العلماء

غداً» و «لا تُكرم العلماء بعد بُكرة» به قول
عرب‌ها پس‌فردا، «لا تكرم العلماء سه روز
دیگر» که نخواهی دید است گفته: «لا تكرم العلماء».

شما به دلالت اطلاق استمرار حکم عام را می‌فهمید،
آیا این هم به صورت وضعی است؟! این دیگر
وضعی نیست این اطلاق است؛ پس تعارض در
اینجا بین دو اطلاق واقع می‌شود. این طور نیست که
تعارض بین دلالت وضعی عام و اطلاق دلیل خاص
واقع شود؛ تعارض بین دو اطلاق است یکی تعارض
بین اطلاق دلیل خاص است مثل أَكْرَمَ زَيْدًا بالنسبة
إلى هذا اليوم، بالنسبة إلى فردا، بالنسبة إلى
پس‌فردا و بالنسبة إلى ازمنة الآتیه، این یک اطلاق،
و بین اطلاق لا تكرم جميع العلماء بالنسبة إلى هذا
اليوم، بالنسبة إلى فردا و پس‌فردا و بقية ازمناه،
بین اینها تعارض می‌افتد. این طور نیست که تعارض

بین اطلاق استمرار حکم خاص و عمومیت عام
 بالنسبه به افراد باشد، این چه ربطی به آن دارد؟! اگر
 شما تعارض را بین دلیل خاص بالنسبه به متعلق و
 دلیل عام می بینید خُب خاص اقواست؛ این می گوید:
 «أکرم زیداً»، او می گوید: «لا تکرّم العلماء» خُب
 قطعاً این بر آن اقواست. اگر شما تعارض را در دو
 اطلاق در آنجا می بینید؛ بین دو اطلاق تعارض است؛
 یعنی اطلاق «أکرم زیداً» بالنسبه به جمیع ازمنه،
 اطلاق «لا تکرّم العلماء» بالنسبه به جمیع ازمنه،
 اگر این طور می بینید باز در اینجا این دلیل خاص
 اقواست، چرا؟ چون ظهور اطلاقی که آن اطلاق،
 معلول برای متعلق خاص باشد، این اطلاق اقوایت
 در ظهور دارد بالنسبه به اطلاقی که متعلق آن عام
 است. این یک امر واضح است. این از نقطه نظر فنی.
 بنابراین این کلام که تعارض بین اطلاق و وضع
 است و لذا ما نسخ را بر تخصیص غلبه می دهیم و
 عام وارد بر دلیل خاص است، غیر موجه می نماید.

بیان مرحوم نائینی در اطلاق دلیل خاص

مرحوم نائینی در اینجا بیانی دارند که اصلاً در

دلیل خاص اطلاق نیست.^۱ چرا؟ به جهت اینکه امکان ندارد دلیلی که متکفل خود حکم است، متکفل استمرار آن حکم هم باشد. من باب مثال ما می‌گوییم: «أَكْرَمَ زَيْدًا» یا می‌گوییم: «لَا تَشْرَبَ الْخَمْرَ» الآن در «لَا تَشْرَبَ الْخَمْرَ» دلیل ما متکفل حکمی است که به این متعلق خاص که خمر باشد، تعلق گرفته است. حالا از کجای این دلیل ما استمرار درمی‌آید؟! اگر مولا بگوید که «هَذَا الْحَكْمُ يَسْتَمِرُّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» منظور از این حکم چیست؟ یعنی همین حرمت خمر «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» استمرار دارد، در اینجا «هَذَا الْحَكْمُ» ما، برای این قضیه حملیه که «يَسْتَمِرُّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» باشد موضوع واقع شده است، پس این در اینجا موضوع است. ما برای این قضیه نیاز به یک موضوع و یک محمول داریم؛ موضوع ما «هَذَا الْحَكْمُ» است، محمول ما «إِسْتَمَرَّ» یا «يَسْتَمَرَّ» می‌باشد. در قضیه اوّل «لَا تَشْرَبَ الْخَمْرَ» بود، خمر موضوع برای حکم است، امکان ندارد که یک موضوع واحد در قضیه واحده

^۱ أجود التقريرات، ج ۱، ص ۵۱۰.

که «**لَا تَشْرَبُ الْخَمْرَ**» است، هم محمول و هم موضوع واقع شود. اگر قضیه ما «**لَا تَشْرَبُ الْخَمْرَ**» است، خمر در اینجا موضوع برای حرمت شرب است؛ اگر استمرار باید در اینجا لحاظ شود، حرمت شرب در اینجا باید برای استمرار موضوع قرار بگیرد؛ بنابراین مستحیل و ممتنع است که موضوع ما در قضیه واحده، هم محمول و هم موضوع باشد؛ بنابراین اصلاً ما اطلاق در دلیل خاص نداریم. وقتی که دلیل خاص ما اطلاق نداشت آن وقت این در اینجا بر آن حکم عام غلبه می کند و آن را تخصیص می زند؛ چون دیگر در اینجا اطلاق ندارد، وقتی اطلاق نداشت پس شما دیگر نمی توانید در اینجا بگویید که اطلاق دارد و این اطلاق با آن عموم تعارض پیدا می کند و آن عموم به واسطه غلبه ظن موجب اقوایت ظهور در این می شود و اطلاق این را از بین می برد، اصلاً دیگر در اینجا اطلاق ندارد و «**لَا تَشْرَبُ الْخَمْرَ**» در اینجا موجب اقوایت ظهور بر آن دلیل عموم خواهد بود.

ایشان در اینجا می گویند که پس ما استمرار را از کجا می فهمیم؟! - بالأخره این «**لَا تَشْرَبُ الْخَمْرَ**»

استمرار دارد دیگر - از استصحاب می فهمیم؛ یعنی با استصحاب دلیل خاص استمرار را می فهمیم که آیا در آن بعد این حکم هست یا نه؟ استصحاب حکم را می کنیم، آیا در آن ثالث هم این حکم حرمت هست یا نه؟ استصحاب می کنیم. وقتی که استصحاب کردیم [کسی می گوید:] استصحاب دلیل^۲ حیث لا دلیل. وقتی که ما در آنجا عام داریم این عام ما در آنجا خودش دلیل است و استصحاب در جایی است که دلیل نداشته باشیم؛ پس باید در اینجا نسخ را بر تخصیص مقدم کنیم.

پاسخ به بیان مرحوم نائینی

جوابی که به این داده شده این است که استمرار فقط اختصاص به این ندارد تا شما از راه استصحاب وارد شوید، بلکه شما در اینجا از جای دیگر متوجه می شوید و آن این است که همان طوری که موضوع در قضیه ما از نقطه نظر افراد و از نقطه نظر تشخصات مکانیه، مطلق است؛ وقتی که می گوید: «لا تشرب الخمر»؛ یعنی «لا تشرب الخمر» اگر رنگش سفید باشد، «لا تشرب الخمر» اگر رنگش قرمز باشد،

چون نسبت به اینها مطلق است، «لا تَشْرَب الخمر» اگر رنگش سبز باشد، «لا تَشْرَب الخمر» اگر رنگش زرد باشد، خصوصیات افرادی که در دلالت دلیل در اینجا ملغاء است، همین طور «لا تَشْرَب الخمر فی هذا الغرفة»، «لا تَشْرَب الخمر فی الشارع»، «لا تَشْرَب الخمر فی المسجد»، این دلالت دلیل بالنسبه به خصوصیت مکانیه هم اطلاق دارد. وقتی که این طور است در موضوع ما خصوصیات زمانیه هم ملغاء می شود؛ یعنی فقط خصوصیات فردیه و خصوصیات مکانیه الغاء نمی شوند؛ بلکه خصوصیات زمانی هم ملغاء است. «لا تَشْرَب الخمر فی هذا اليوم»، «لا تَشْرَب الخمر غداً»، «لا تَشْرَب الخمر بعد البُکرة» و امثال ذلک تمام اینها خصوصیات زمانی ای است که در دلالت این دلیل الغاء می شوند. پس ما دیگر در اینجا اصلاً نیاز به استصحاب نداریم تا شما بگویید که استصحاب دلیلٌ حیث لا دلیل، پس در جایی که دلیل به ظهور خودش آمد و بر استصحاب حاکم شد، استصحاب کنار می رود. ما در اینجا اطلاق داریم و این اطلاق به جای خودش محفوظ است. حالا که در اینجا

اطلاق داریم، آن عمومات - طبق همان بیانی که مرحوم آقای خوئی فرموده‌اند - می‌آید و به عموم خودش اطلاق این دلیل خاص را کنار می‌زند که البته عرض کردیم این غیر موجّه است. این یک مطلب بود.

ماحصل بحث

ماحصل قضیه و مطلب این است که کلام مرحوم آخوند و بیان ایشان بر تخصیص عام کنار می‌رود؛ به جهت اینکه بیان مرحوم آخوند متکفّل اقوائت ظهور در خاص به واسطه کثرت تخصیص بر قلت نسخ بود، که عرض شد کثرت تخصیص موجب تحقق اقوائت ظهور در خاص نخواهد بود؛ بلکه ظهور عبارت است از امر دیگری که خود دلیل با توجه به شرایط و قرائن باید متکفّل آن باشد؛ نه کثرت تخصیص که بخواهد موجب اقوائت ظهور و غلبه ظن شود. این یک مطلب است.

این کلام مرحوم آقای خوئی - به اینکه عموم عام چون عموم وضعی است، بر اطلاق دلیل خاص که موجب استمرار حکم خاص بر دلیل خاص است،

اقوائت دارد و عموم وضعی موجب رفع ید و ورود بر اطلاق استمراری می‌شود که از دلیل خاص فهمیده می‌شود^۱ - هم رد شد به اینکه در اینجا بین متعلّق و حکم خلط شده است؛ اگر اطلاق بالنسبه به متعلّق بود مطلب درست بود؛ اگر اطلاق بالنسبه به استمرار حکم در هر دو بود باز مطلب وجهی داشت؛ اما اینکه در یک جا عام بالنسبه به متعلّق ظهور دارد و خاص بالنسبه به حکم اطلاق دارد، این دو اصلاً ربطی به همدیگر ندارند و هیچ‌گونه تماسی با همدیگر ندارند. در اینجا اطلاق حکمی چون از دلیل خاص منبعث است اقوائت ظهور دارد بر اطلاق حکمی در عام، چون از عموم لفظی در متعلّق منبعث است. این هم یک بیان بود.

بیان مرحوم نائینی هم از یک نظر مردود شد که ایشان اطلاق در دلیل خاص را به واسطه استحاله تکفّل دلیل خاص بالنسبه به استمرار قبول نداشتند و این اطلاق را به واسطه استصحاب در اینجا جاری کردند و استصحاب را **دلیل حیث لا دلیل** فرمودند،

^۱ محاضرات فی الأصول، ج ۵، ص ۲۳۵.

پس عام در اینجا غلبه دارد.

کلام ایشان هم مورد تأمل قرار می‌گیرد به اینکه در دلالت دلیل خاص در استمرار، خود کیفیت دلیل، متکفل استمرار است. همان‌طوری که دلیل موجب الغاء خصوصیات فردیه و مکانیه در متعلق است، همین‌طور دلیل موجب الغاء خصوصیات زمانی در متعلق است. این هم از این نقطه نظر.

آنچه که باقی می‌ماند این است که ما حالا در اینجا چه کنیم؟! چه ظهوری بر ظهور دیگر اقوایت دارد؟! آیا ظهور عام در اینجا اقوی است یا خاص؟! در اینجا همان بحثی که در جلسه گذشته خدمت‌تان عرض شد [مطرح می‌شود] که ما باید ببینیم که اصلاً کدام یک از احکام در عالم تشریع و در عالم ثبوت در آنجا بر دیگری اقواست؟ من باب مثال یک خاص اول آمد و هنوز وقت عمل به آن نیامده است و بعد یک عام آمد، این تقدّم و تأخّر که موجب رفع ید از خاص نمی‌شود. درست است که شارع در اینجا خاص را زودتر گفته است، خُب زودتر بگوید، دلیل خاصی اقوی از دلیل عام است که موجب رفع ید

نمی‌شود. یک وقت مولا عام را اوّل می‌گوید و بعد خاص را می‌آورد و تخصیص می‌زند، یک وقت دلش می‌خواهد اوّل خاص را بگوید و بعد عام را بگوید، تقدّم و تأخّر در عام و خاص که موجب حکومت عام بر خاص و تخصیص و نسخ یا رفع ید از خاص نخواهد بود.

ما در اینجا اولاً بلاوّل باید لحاظ کنیم که آیا دلالت عام بر افراد قوی‌تر از دلالت خاص بر فردش است؟ اگر این را احراز کردیم قطعاً دیگر در اینجا نسخ است؛ دیگر این را احراز کردیم. چون از بعضی از عام‌ها **لَا يُخَصَّصُ** است و عام در اینجا بر خاص غلبه دارد مثل خیلی از احکام عقلیه و عمومات که **لَا يُخَصَّصُ** هستند. اما اگر این‌طور نبود، تقدّم و تأخّر وقت عمل به خاص، وقت عمل به عام، قبل از ورود وقت عمل به خاص، بعد از ورود، هیچ‌کدام از اینها در عالم ثبوت تأثیر ندارند؛ چون همه احکام در عالم ثبوت دفعةً واحده هستند؛ لذا در عالم ثبوت فرق نمی‌کند که خاص زودتر بیاید.

بله! ممکن است در عالم ظاهر اوّل عام بیاید، دو سال دیگر خاص بیاید یا اوّل خاص بیاید بعد عام

بیاید، این در عالم اثبات است؛ اما در عالم ثبوت که همه احکام دفعهً واحده هستند ما باید مرجّحات را در عالم ثبوت ببریم که در عالم ثبوت بین عام و خاص کدامیک از این دو ترجیح دارند؟ و قطعاً خاص بر عام اقوی است؛ الاّ اینکه عام از آن عام‌هایی باشد که **لَا يُخَصَّص** باشد، آن وقت در این صورت موجب نسخ خاص خواهد بود. این بحث هم تمام شد.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ